

**صلح توشت**

**آموزش برای صلح**

**مصطفی تریزی**  
روانشناس اجتماعی

صلح واژگانی که همه از آن، سخن‌ها گفته و شعر در مدحش شعرها سروده‌اند ولی متأسفانه با دنیایی که ما شاهدش هستیم، این آرزو تا به امروز دست‌نیافتنی بوده اما با توجه به رشد انسان در طول تاریخ، می‌توان امیدوار بود که بشر روزی به صلح دلخواه خود خواهد رسید اما این روند چه زمانی این اتفاق بیفتد، هنوز مشخص نیست.

با مرور تاریخ می‌توان متوجه شد که در دورانی انسان‌ها یکدیگر را می‌خوردند یا می‌کشند، حتی در دورانی شکارچیان کردن افراد نوعی افتخار محسوب می‌شد، مانند کاری که شاه قاسل زمانی که بن‌سازده در جنگ بود با مردم کرمان کرد. در آن دوران شاه قاسل مردمسان کرمان را سربرید و چشمه‌هایشان را از حلقه درآورد و از آن تپه‌ای ساخت و مردم را به تماشای آن دعوت کرد- امروزه اگر شکستجایی هم انجام شود، تلاش در کتمان آن است، چون به زشت و پائین بودن آن واقف هستند تا از نشان از رشد جامعه بشری دارد اما برای پاسخ به این که چرا این همه جنگ در دنیا وجود دارد، باید به نظریه‌هایگزشت مراجعه کرد، چون افرادی هستند که احساس بودن و ارضا شدن نیازهای خود را نمی‌کنند یا از هرم طبیعی نیازها بیرون آمده‌اند و دلشان می‌خواهد دیکتاتوری کنند و برتر باشند و این برتری را به‌صورت برتری در سرمایه، قدرت و... می‌جویند، بنابراین جنگها دو دلیل اساسی دارند: یک دلیل به روایت انسان‌ها می‌گردد افرادی که روایات سالمی ندارند و یاد نگرفته‌اند برای حل مشکلات و رفع ناگامی‌هایشان راه و مسیر منطقی و درستی را انتخاب کنند و علت دوم سرمایه‌داران بزرگ جهان هستند که برای منافع بیشترشان جنگها را ارامی‌اندازند و به بخشی و رنج جنگها را می‌پوشانند و این دلیل به دلیل می‌بینند. این سرمایه‌داران جهت فروش تولیدات خودشان را وابسته کردن ملت‌ها به خودشان برای جنگ‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند، البته قایل ذکر است که اولین جایی که افراد با خشونت آشنا می‌شوند، خانواده‌است و در مراحل بعدی در دوران تحصیل و بعد از سپاس‌های حکومتی این خشونت را قوام می‌گیرند. فطرت بشری را خشونت آشنا می‌شود، فطرت واژه عربی است به معنای خیرمایه؛ ما به‌عنوان انسان در خمیرمایه خود مجموع عوامل را داریم و سازه‌های مهم این است که فرد چه پستی‌تری رشد کند و آموزش‌هایی که به وی منتقل می‌شود کدامیک از روایات فطری او را شکست دهد. افراد خشن شاید به این دلیل که بخش مهریانی فطری‌شان رشد نکرده و بیشتر آموزش‌هایی که به او منتقل شده جنبه خشونت او در وی پروراند، درحقیقت سبب نامنایی برای رشد داشته‌اند.

فطرت مانند دانه گیاهی می‌ماند که هم احتمال شکستن شدن و هم احتمال خشکیدن و پوسیدن را می‌توان برای آن به تصور نمود. اگر مراقبت و نیازهای آن به شیوه درست تهیه شود، رشد را شاهد خواهیم بود و بالعکس اگر شرایط مهیا نباشد، باید بپوسدگی و زوال را برای آن نتیجه‌گیری کرد.

در حقیقت می‌شود گفت لازمه تحقق فطرت، مهیا بودن امکانات محیطی است. به نوعی می‌توان گفت متولی آموزش‌ها و سبب‌سازی‌ها از اول مسئولان و مدیران مسئولان است. کارهای اجتماعی باشند. کارهای اجتماعی، طرحی برنامه‌ریزی می‌تواند شکست یا توانمند کردن آدم‌ها در آن سبب آن زندگی آرامی را تجربه کنند و با پیش گرفتن آن طرح‌ها جامعه را بالا ببرد، البته افراد نیز در این زمینه نقش دارند، این که آیا خود افراد از لحاظ روحی همبستگی لازم را با طرح‌ها به برنامه‌ریزی که منجر به شکست می‌شوند دارند و یا حقیقتی است که ریشه و اساس هر جامعه‌ای، خلوص است و حتی می‌توان گفت فرهنگ هر جامعه‌ای که در خانواده‌های جامعه‌اش شکل می‌گیرد- پس برای ساختن جهانی ملو از فرهنگ باید فرهنگ صلح و دوستی را در خانواده آموزش دهیم و افرادی که از این نهاد وارد جامعه می‌شوند، بزرگ‌دوست و صلح‌طلب باشند و تنها به فکر منافع و رفع نیازهای خودشان نباشند.



تکاهی به چربی، چگونگی و تبعات ده جنگ بزرگ تاریخ

**جنگ‌های پیوده**  
**قدرت‌های کور**

**طرح نو**  
**شهرود**

فرهین

**عار بادا جهانیان راه عار**

شروین وکیلی



منوچهر آشتیانی از فهمیده نشدن روشنفکران در ایران می‌گوید

## روشنفکران اجتماعی روشنفکران مغفول

«نوانستیم انتقادگرایی را آن‌طور که باید در این مملکت حاکم کنیم»

۱۱مخبره



نگاه فرهنگی

### بهداشت روانی مطلوب؛ شهر وند توانمند

بسیاری از افرادی که از نظر اقتصادی شاید وضع مطلوبی نداشته باشند از نظر روانی، افراد سالمی هستند و بسیاری از آنها اختلاس یا جرایم دیگری را مرتکب شده‌اند از رفاه بالای یا خانه‌های فرهنگ به آن معناست که رفاه اقتصادی یا داشتن مشکلات اقتصادی نمی‌تواند دلیلی بر سالم یا ناسالم بودن فرد از لحاظ روانی باشد. خوشبختانه در جامعه ما این آمیخته وجود آمده است که با اجرای طرح‌های صلح بهداشت روانی جامعه نیز از بقا یابده. در این طرح قرار است تعداد زیادی از روشنفکران همکاری داشته باشند و در خانه‌های بهداشت و سلامت آموزش‌های لازم در این زمینه ارائه بدهند. یکی از واقعیت‌ها در این زمینه این است که نادیده گرفتن بهداشت روانی آسیب‌های زیادی را منجر به جامعه کرده است. بسیاری از پرخرج‌گرایی‌هایی که ما روزانه شاهد هستیم یا افعال مغایر شهروندی که در سطح جامعه به چشم می‌خورد، نتایج عدم توجه به بهداشت روانی است. زمانی که بهداشت روانی افراد نادیده گرفته می‌شود، نتیجه این می‌شود که شاهد رفتارهای مغایر شهروندی و اجتماعی باشیم. رفاه بهداشت روانی یک مقوله سیستمی است. یعنی باید سیستمی طراحی شود که بتواند سطح بهداشت روانی مردم را بالا ببرد، البته این سازه مولفه‌های روانی، شخصیتی، زیستی اجتماعی دارد و وقتی شما از سلامت روان برخوردارید و نیازهایتان نیز تأمین است اما در جامعه‌ای زندگی کنید که از سلامت اجتماعی مطلوبی برخوردار نیست، نتیجه این می‌شود که سلامت روان در شما مخدوش می‌شود یا بالعکس شخصی دچار مشکل سلامت روان است اما در جامعه‌ای زندگی می‌کند که در آن سطح بهداشت روانی بالاست، نتیجه این می‌شود که فرد چون منطبق با شرایط آن جامعه زندگی می‌کند به مرور از سلامت روانی بیشتری برخوردار می‌شود.

تأثیر گذارند، تأمین می‌شوند، سطح بهداشت روانی‌شان هم بالا می‌رود. این آموزش می‌تواند از طریق رسانه‌ها باشد. شهروندان سلامت که به محدوده وزارت بهداشت است یا خانه‌های فرهنگ شهرداری‌ها می‌توانند کار آموزش در این زمینه را عهده‌دار باشند. البته باید گفت که آموزش و پرورش نقش اساسی‌تری در این مورد می‌تواند بازی کند و وقتی آموزشی کاربردی نباشد نمی‌توان شهروندان توانمند را به آغوش جامعه فرستاد، در نتیجه آموزش‌هایی که از طریق وزارت آموزش و پرورش از راه می‌شود، نقش پررنگی دارد. در تمام بلد دنیا ما با ناسازگاری و مشکلات معیشتی و اقتصادی روبرو هستیم و حتی به صراحت می‌توان گفت، در برخی نقاط این مسائل از جامعه ما

وضع مطلوبی برخوردار نبودیم، در نتیجه سطح بهداشت روانی مردم جامعه پایین بوده است. البته براساس مطالعات انجام شده در این زمینه می‌توان گفت، میزان سازگاری مردم نسبت به یک‌دوره قبل کاهش داشته است مردم کشورمان در سال ۱۳۸۰ سازگاری از مردم ۱۳۹۰ بوده‌اند. البته نباید این سازه را به‌عنوان مطرح کرد، در کشورهایی مانند ژاپن، کره، ژاپن و چین شاهدیم که طی روال صنعتی شدن، یکی، دو دهه از بهداشت روانی با سطح بالاتر از دهه‌های پایین برخوردار بوده‌اند و به‌تدریج با بالا بردن رفاه و استانداردهای سلامت اجتماعی و اشتغال و توجه به ترویج شادی در جامعه سطح بهداشت روانی جامع‌شان را افزایش داده و به سطح مطلوبی رسیده‌اند. در سال‌های ۱۹۶۰ و

**مجید صفاری نیا**  
روانشناس اجتماعی



بهداشت روان حالتی از رفاه است که در آن فرد توانایی‌هایش را باز می‌شناسد و قادر است با استرس‌های معمول زندگی مدارا کند از نظر شغلی مفید و سازنده باشد، برای اجتماع خود نقش ایفا کند و با دیگران مشارکت و همکاری داشته باشد. سلامت روان شامل افزایش توانایی‌های افراد و جامعه و قادر سراسری آنها در دستیابی به اهداف و موفقت‌ر است. در حقیقت بهداشت روانی مولفه بسیار مهمی است که سازمان بهداشت جهانی هم تأکید و توجه زیادی سر آن دارد. رفاه هر چه سطح بهداشت روانی جامعه‌ای بالا باشد، مردم و شهروندان آن جامعه از شرایط روانی و خانوادگی مطلوب‌تری برخوردارند. منتها به نظر می‌رسد سطحی یکی، دو دهه اخیر با بروز بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که در کشور رخ داده و از آن‌جا که تأمین بهداشت روانی و بالا بردن سطح استاندارد آن نیاز به تأمین هزینه‌های هنگفتی دارد، این سازه مغفول مانده، البته نبود نگاه درست مدیریتی نیز یکی از دلایل بی‌توجهی به بهداشت روانی تأثیر گذار بوده و در حقیقت سطح استانداردهای آن را کاهش داده است. بهداشت روانی مولفه‌ای است که با عوامل مختلفی در ارتباط است. به‌عنوان مثال، بهداشت روانی با سلامت اجتماعی، رفاه مردم و بازپستی اجتماعی در ارتباط است. همچنین با معیشت و رفاه و درآمد مردم یک جامعه در ارتباط است؛ با بیکاری، پر خاشگری، خشم، احساس و ادراک امنیت و بسیاری از متغیرها درگیر است و نهایتاً یک بعد اجتماعی دارد. یک بعد این بهداشت فردی و روانی است. بعد دیگر آن تحصیلاتی است. از آن‌جا که ما در این یکی دو دهه به‌عنوان مولفه‌هایی که ذکر شد، در تأمین متغیرهای ذکر شده از

نگاه روز

فرهنگ و سیاست زدگی



مقوله فرهنگ و فرهنگ‌سازی، امری معنوی است. اگر قرار باشد در زمینه فرهنگ، برنامه‌ریزی کنیم، باید تمام زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و روحی و روانی را در جامعه، در نظر بگیریم. لذا مشکل ترین نوع برنامه‌ریزی در هر کشور و جامعه‌ای، برنامه‌ریزی در مورد فرهنگ آن جامعه است. چرا که فرهنگ مسأله‌ای ریشه‌ای و نهادی است.

فرهنگ مانند اقتصاد صنعت نیست که یک استراتژی تعریف و خطوطی‌اش را مشخص کنید و بعد منتظر نتیجه باشید. در فرهنگ قضیه کاملاً متفاوت است. حتی تعریف فرهنگ هم به راحتی ممکن نیست. «هرس کویتس» ۲۵۰ تعریف از فرهنگ به‌دست آورده است.

وقتی تعریف فرهنگ تا این اندازه مشکل باشد، برنامه‌ریزی برای خود این مقوله، به طریق اولی مشکل‌تر است. برای برنامه‌ریزی فرهنگی باید از مسیر تا پایز را در نظر بگیریم. یعنی از مسائل کلی مثل خانواده، جامعه و تربیت گرفته تا مسائل جزئی مثل شیر دادن مادر به فرزند باید در این برنامه‌ریزی لحاظ شود.

این برنامه‌ریزی باید همه‌جانبه باشد، کتاب‌های درسی، آموزش دانشگاه، رفتار، کردار سیاست‌مداران و صحبت‌ها و سخنان افراد هم در این مقوله موثر هستند و به همین دلیل است که می‌گوییم مشکل‌ترین نوع برنامه‌ریزی است.

شما می‌توانید برای صنعت و اقتصاد، برنامه‌ریزی کنید، اما نکته بسیار مهم این است که صنعت و اقتصاد بدون فرهنگ نمی‌شود. اصل و اساس اقتصاد، فرهنگ است. به جای ترکیب «اقتصاد و فرهنگ» باید گفت «فرهنگ و اقتصاد». اقتصاد، شکوفا نخواهد شد، مگر آن که پشتوانه و زمینه فرهنگی داشته باشد. به همین دلیل است که کارشناسان و متخصصان حوزه فرهنگ می‌گویند که اگر زاین پیشرفت کرد، به دلیل داشتن پیش‌زمینه فرهنگی بوده است. اگر هند در تکنولوژی و علم پیشرفت کرد، به‌خاطر پشتوانه فرهنگی‌اش بوده است.

ما ۲۰ سال زودتر از کشور ژاپن، دارالفنون داشتیم و یکسال بعد تر از ترکیه اما زاین امروز در چه جایگاهی قرار دارد و ما در کجا ایستاده‌ایم؟ در تمام رشته‌ها و زمینه‌ها اعم از اقتصاد و سیاست و مسائل اجتماعی و حتی تکنولوژی ساخت سندی ما این‌ها می‌تواند پشتوانه و زمینه فرهنگی هستیم.

اساساً زیربنای تکنولوژی، فرهنگ است. به‌عنوان مثال، قالی‌ای را که در افغانستان می‌بافند اگر با همان طرح و نقشه در تبریز ببافند، با قالی اول متفاوت خواهد بود. به این دلیل که خرده‌فرهنگ تبریزی و خرده‌فرهنگ افغانی در بافت قالی موثر هستند. لذا شما دو نوع قالی خواهید داشت، حتی سیاست متاثر از فرهنگ است. به همین دلیل است که مکتب فرهنگ‌شناسی و کلتورالیست (culturalist) مثل آلوار و بارت تایلور، جیمز فریزر، هرس کویتس، مانیفوستی و صد‌ها فرهنگ‌شناس دیگر گفته‌اند که زیربنای هر چیزی فرهنگ است. دیگر امروز کسی نمی‌گوید اقتصاد زربنا است. مارکس می‌گفت اقتصاد، زیربنای است. اما بعد از نظریه ماکس وبر، که در کتاب پوسنتالیسم و اصول سرمایه‌داری خود بیان کرد، نگاه‌ها به سمت فرهنگ چرخید.

ویر در کلتس می‌گوید، تغییر ذهنیت فکری و فرهنگی بود که اقتصاد اروپا را شکوفا کرد. بنابراین فرهنگ‌شناسان را این نتیجه رسیدند که تغییر ذهنیت است که کل جامعه را دگرگون می‌کند و تغییر ذهنیت یعنی فرهنگ. توسعه فرهنگی می‌تواند موجب توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی و آموزشی و سایر زمینه‌ها شود.

فرهنگ می‌تواند همه‌چیز، و همه‌چیز یعنی فرهنگ، بزرگترین مولفه برنامه‌ریزی فرهنگی، سیاست زدگی است.

یکی از مولفه‌های فرهنگ در حال حاضر وجود دارد. این است که افرادی که برای فرهنگ کار می‌کنند، فرهنگ را سیاست‌زدگی می‌دانند. این افراد مسیر فرهنگ را از سال‌ها قبل به سمتی کشیده‌اند که امروز، نتایج و اوقا آن را همه ما شاهد هستیم. باید این نگاه سیاسی را از فرهنگ زد. باید تا توانیم مانند فرانسوی‌ها و کروچینی‌ها و پرفرت و توسعه فرهنگی داشته باشیم و به دلیل آن، توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم ایجاد خواهد شد.